

متن پرسش

بسم الله الرحمن الرحيم با سلام خدمت استاد بزرگوار: دختری مذهبی با روحیه انقلابی و پیشینه کار فرهنگی بودم که بعد از سخت گیری های زیاد بابت اینکه روحیه همسر باید به آدم بخورد و... ازدواج کردم. در زمان آشنایی با همسر از صداقت ایشان و ایمانی که حس کردم دارند خوشم آمد و ازدواج کردم. با وجودی که می دانستم اهل کار فرهنگی نیستند ولی فکر می کردم اهمیتی ندارد الان از ازدوایم پشیمان نیستم و ایشان را خیلی هم دوست دارم ولی اینکه نسبت به اوضاع دیگران بی تفاوت است و کمک به دیگران را چه از لحاظ مادی چه معنوی، نه از پدر و مادرش، نه از اطرافیانش نیاموخته، نسبت به خمس و زکاتش بی خیال است و علی رغم اینکه زبانا بسیار شکر گزار است ولی در نماز و اعمال دینی اش اهمال می کند، پاداش هر کاری را از جنبه مادی می بیند و خیرش به کسی نمی رسد، دروغ و پارتی بازی می کند و در جوابم می گوید همه انجام می دهند و... خیلی اذیت می شوم. سه سال از زندگی مشترکمان می گذرد و صاحب فرزند پسری هم هستیم. من نگران تربیت و رشد بچه هم هستیم می ترسم از اینکه غذای شبیه دار (از نظر خودم نه همسر) می خوریم ولی نمی توانم بیش از این با همسر از حلال و حرام و احکام دینی صحبت کنم چون بارها گفته ام و خواسته ام که دقت بیشتری کند ولی چون از بچگی این طور بار آمده باور ندارد و نمی خواهد باور کند می ترسم بیشتر بگویم بدتر شود. از معنویات خودم هم به شدن نگرانم و احساس خسران می کنم چون از ازدواج تا بچه دار شدن و ... روز به روز از فرصت ها و توفیق های عبادت و مناجاتم کاسته شد و دیگر مستحبات به خاطر تبدیل شدند. من به یار امام زمان شدن فکر می کردم و می کنم و ایشان به اندوختن مال بیشتر برای جا نماندن از قافله. لطفا راهنمایی کنید چگونه رفتار کنم و چطور با ایشان برخورد کنم که احکام دینی را جدی تر بگیرند و اینقدر خودخواه نباشند در واقع زبان مفاهمه با ایشان را به من یاد بدهید. ممنون می شوم.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: فکر می کنم شما در مواردی که به ایشان تذکر می دهید وظیفه خود را انجام داده اید و بیش از این در چنین موضوعاتی ریز نشوید. سعی کنید همین زندگی را مأوایی جهت اظهار شخصیت دینی و الهی خود قرار دهید. موفق باشید